

نئوفاشیسم بالاترین فشار و گنجایش سرمایه داری

دفتر دوم

آناهیتا اردوان



قدرتگیری طالبان در افغانستان مبین پتانسیل و نیاز شدید سرمایه

داری مالی- انحصاری به ظهور نئوفاشیسم است

نئوفاشیسم بالاترین فشار و گنجایش سرمایه داری

دفتر دوم

آناهیتا اردوان

در واپسین سطور بخش نخست «نئوفاشیسم بالاترین فشار و گنجایش سرمایه داری» مندرج در سایتهای اینترنتی، هشت اسفند ۱۳۹۹ برابر با بیست و شش فوریه سال میلادی جاری آمده است: نئوفاشیسم هر نقابی، سکولار، مدافع جامعه مدنی، پارلمانناریست، رفرمیست، فرمالیسم، دمکرات، لیبرال، و .. در راستای حل بحران مدیریت سرمایه داری انحصاری- مالی؛ [جمهوری اسلامی] به چهره میزند. الا، نقاب ساختاریافته های ساختارآفرین، در پیوند با اعتراضات خودجوش که در عین حال نفی آن، می کوشند فرایندی بیافرینند که همراه با این انکار و نفی، در مرحله رفیعتی [ضرورتاً] و [نهایتاً] قهری و آگاهانه دوباره وحدت و ظهور پیدا کنند و از قلمرو ضرورت بطور جهش وار و نه گام به گام [استحاله مبارزه مسلحانه سازمان یافته دفعی- انقلابی در مبارزه مسلحانه گام به گام]، به قلمرو رهایی از سرمایه گام بگذارند. مفاهیم و صورتبندی های گذشته و حماسه سازی ها را شاکله های صلب و منجمد نمی بینند و کنشهای انقلابی شان را نیز رئال پلتیک برایشان رقم نمیزند. زیرا، پیکار طبقاتی پرولتاریا، پیکار طبقاتی صرف نیست. اگر اینگونه بود آنگاه توسط رئال پلتیک تنظیم میشد. پیکار طبقاتی، رفع تضاد کار و سرمایه خصوصی- انحصاری، دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم در ایران و جهان با اینکه از واقعتهای جهان سرمایه داری جدا نیستند. اما، برای واقعیت یابی برفراز رئال پلتیک جهان سرمایه داری بال می گشاید و به نقل از کارل ماکس، باید قدرت کور نیروهای اقتصادی را در هم شکنند و با قدرتی والاتر، بسنده و سازگار با شان انسانی جایگزین گردد. به نقل از مسئولان، پراتیسین کمیته انقلابی، «بحران فی نفسه شرایط حل و فصل خود را تضمین نمیکند و در صورت ضعف مولفه های اساسی میتواند مسیری بسیار خطرناکتر

طی کند. بنابراین، نظراتی مانند «بحران است، بحران خوب است، بحران ناگزیر به تغییر و تحول می انجامد» مثل «باران خوب است یا باران بد است» خیلی کوتاه هستند. اگر بارانی که بذر جوان میخواهد تا نخشکد، زیاد ریزش کند، بذر خفه میشود. بنابراین، بحران است و بحران ناگزیر به تغییر و تحول می انجامد، غلط است. پراتیسیین ها و کادرهای کمیته انقلابی ما در مسیر باریک، پر کنش و تضاریسی برای یگانه مسیر، تحقق رادیکالترین خواست کارگران و زحمتکشان، همانا انقلاب و سوسیالیسم مجبور است احساسات و عقلش را چنان نیک به هم بیامیزد که مانند نی به دست سرنوشت نباشد، تا هر آوایی را بخواهند، از آن بیرون کشند. وگرنه، شریفترین احساسات و جان برکف ترین از خودگذشتگیها، به عبارت پردازی توخالی تبدیل می گردند.....]

مخلص سخن، شبجی «سرخ» برفراز نئوفاشیسم؛ آخرین سلاح حفظ منافع طبقاتی جمهوری اسلامی، در گشت وگذار است.

با قدردانی از رفیق سارا، پراتیسین، سازمانده و از کادرهای کمیته انقلابی
مارکسیست ارتدکس که در مسیر پیشبرد اهداف مرامنامه کمیته
ماههاست با امضاء برگه «من هیچ حقی ندارم» در کارخانه ای
کار میکند

برای رفیق سارا و دختران و پسران حیدر عمو اوغلی دوران

ای آتش عیان، ولی پنهان
به جانب دریاهاى سرخ روان
چون صاعقه در ظلام شب
در موج باد و گلوله و قساوت
حیات وار و متلاطم
کرمهای سیاه بطالت را در طاعون مرگشان
به جانب مردارها فرا میخوانیم
آناهیتا اردوان

فاشیسم، نئوفاشیسم و لیبرال دمکراسی دفتر دوم: رمززدایی از رویکردهای مخرب آمبولیستی. خرده بورژواپی- فاتالیستی، اتونومیستی و رویوزنیستی آناهیتا اردوان

رژیمهای فاشیستی و لیبرال دمکراسی، چنانچه غالباً تصور میشود با یکدیگر در تضاد نیستند. بلکه، انقیاد طبقه کارگر، جاودانگی استثمار و چیرگی طبقاتی ضرورتاً و اساساً به موازات استفاده از اشکال گوناگون خشونت، راهبرد استراتژیک هر دو میباشد. در هر دو حالت، فرمانروایی سرمایه بر اکثریت شهروندان فاقد مالکیت و قدرت اقتصادی- سیاسی تنظیم و حفظ میشود. در حقیقت، هر دو شکلی از غلبه بورژوازی هستند. دو شیوه بورژوازی برای ازپا درآوردن پیشتاز متحد طبقه کارگر، تسلیم و تمکین فزاینده طبقه کارگر و جلوگیری از مشارکت کارگران در کنش سازمان یافته انقلابی پرولتریاست. مطمح نظر است که؛ سرمایه داری در گذار با استحکام نئوفاشیسم، میکوشد تا به نیاز ضروری طبقه حاکم برای غلبه بر بحران (به عنوان مثال بحران اعتراضات غیرقانونی دیماه- آبانماه در سرمایه داری جمهوری اسلامی) پاسخ دهد. بنابراین، به انسداد و انحلال کامل مولفه های دمکراسی لیبرالی که در شرایط پیشین نیاز داشت، مبادرت می ورزد. به عنوان مثال، بورژوازی

پارلمانی را به حاشیه می کشاند و با انحصار و افزایش سختگیرها، بیش از پیش به اتوریته خود بر طبقه کارگر می افزاید. بورژوازی در موقعیتهای گوناگون به تثبیت آزادیهای لیبرالی یا بشارت آن- قبل از قدرتگیری و در مقطع دیگری به تحدید و ممنوعیت همان حداقلها و نهایتاً سلطه فاشیسم و نئوفاشیسم محتاج است. لذا، کم به خطا نرفته ایم اگر تصور کنیم که فاشیسم و نئوفاشیسم با دمکراسی پارلمانی- لیبرالی، در تمایزند. هرگز نباید فراموش کرد که حذف تمامی موانع تجاری و حق خارج کردن تمام سود از عراق توسط شرکتهای خارجی، مالی- انحصاری سازی نفت و آب و سایر منابع غنی عراق، تسهیل شرایط انباشت سرمایه سودآور از طریق سرمایه های داخلی و خارجی؛ دولت نئولیبرال، در شیپور حمایت از سیاستهای لیبرالی و آزادیهای فردی نواخته و آرمانهای نئولیبرالیستی در تنور جنگ، پخته شدند. پیش از اشغال و جنگ عراق نیز، ایده نئولیبرال سازی تمامی فعل و انفعالات اقتصادی در زمین حمایت از اندیشه های لیبرال دمکراسی به موازات رذالت چپ بورژوایی- محافظه کار و تعامل سوسیال دمکراسی با سرمایه داری در موقعیت بحران سرمایه داری و البته تهدید سیاسی- طبقاتی پرولتری در سلسله چرخشها و تطور جهان سرمایه داری از سوی طبقه حاکم به بار نشسته بود. وانگهی، دکترین قدرت و ثروت در موقعیت بحرانی دست روی دست نمیگذارد. در برهه ای، رفرم، رفراندوم، نافرمانی مدنی، آزادیهای لیبرالی، «حداقلها» را آژیته میکند و در برهه دیگری، گفتمان سازبها مبنی بر

رفرم رفراندم را که برای لاپوشانی بحران اعتراضات غیرقانونی (دی و آبانماه) الزامی بودند را با چهره ای به شدت منفور مانند رئیسی (هیئت مرگ) به عنوان نماینده دولت، نقش برآب میسازد. سپس، تشدید سیاست مقررات زدایی اقتصادی، محدودیتهای تشکیلی، اجماع و اظهار نظر، حق اعتصاب، گسترش فزاینده خشونت وحشیانه، اعدام و دستگیری را در دستور کار قرار میدهد. بدین سان، فرایند نئوفاشیسم بر خرابه های گفتمان سازهیهای طبقه حاکم مبنی بر رفرم، رفراندم، نافرمانی مدنی، لیبرالیستی و زائده های آن- برای تجدید حیات قدرت طبقاتی و رویارویی همه جانبه با تعمیق و توسعه تضاد آنتاگونیستی را برپا میسازد. قدرتگیری فاشیسم و نئوفاشیسم بیش از هر عامل دیگری به بحران ایدئولوژیک طبقه کارگر و بحران جنبش سوسیالیستی ربط دارد. رویکردهای کارگرگرای و فالتالیستی و انواع و اقسام تئوری پردازیهی سکتاریستی به معنای دقیق و تئوریک خود- جذافتادگی از طبقه، عدم شناخت و پرهیز از دخالت در فرایندهای طبقه- به طور غیرمستقیم در تسهیل فرایند غلبه و قدرتگیری فاشیسم و نئوفاشیسم نقش دارند. زیرا که موانع به غایت اساسی. اما، به لحاظ نظری و تاکتیکی از همه کمتر پیش بینی شده انقلاب و پیروزی آن چندان به توان بورژوازی ربط ندارد، بل که در حکم موانع ایدئولوژیکی طبقه کارگر است. به عنوان مثال، مدعیانی که از رئیسی به عنوان رئیس جمهور (ولی فقیه) یاد میکنند و با شعار (مبارزه مسلحانه گام به گام هم تاکتیک و هم استراتژی) و اتکاء به شعار ضد پرو

غربی و دست‌نشاندهٔ امپریالیسم، به رد و نفی گروه رقیبِ خواستار جمهوری دمکراتیک اسلامی می‌شوند، حداقل در رویکرد و موضع‌گیری با چشم‌پوشی از نقش مهم و حیاتی دولت در سرمایه‌داری مالی-انحصاری جمهوری اسلامی، با گروه رقیب تفاوت چندانی ندارند. زیرا که، رئیس‌جمهورِ نئولیبرالترین دولت‌های جهان؛ «دولت جمهوری اسلامی» را فقط رئیس‌جمهوری منتخب ولی فقیه [بالاترین نمایندهٔ طبقهٔ حاکم در هیرارشی قدرت سیاسی-اقتصادی] معرفی میکنند و عملاً نقش میانجیگری دولت، در سیستم سرمایه‌داری را نادیده گرفته و رئیس‌دولت جمهوری اسلامی را تنها دلچکی می‌نامند که به فرمان ولی فقیه، رئیس‌جمهور شده است. به بیان صریح‌تر، برای دولت در سیستم سرمایه‌داری فقط نقش اجرایی قائل میشوند! متعاقباً، از ضرورت و اهمیت رویارویی طبقاتی با دولت جمهوری اسلامی؛ دولت بورژوازی و ضرورت رهایی بخشی و انکارناپذیر دیکتاتوری پرولتاریا می‌کاهند. اگر در انقلاب ۱۹۱۷، سرایشی تئوری خرده بورژوازی و منشویکها «آشتی» طبقات به وسیلهٔ «دولت» با جمله پردازیهای شبه سوسیالیستی تبلیغ میشد و عمداً این مبحث را لاپوشانی میکردند که دولت، ارگان سیاست طبقهٔ معینی است و با قطب مقابل خود، نمی‌تواند آشتی پذیر باشد. امروز دمکراتهای خرده بورژوا برای دولت نقش اجرایی قائل میشوند و در نتیجه بر ضرورت حزب طبقهٔ کارگر و کسب قدرت سیاسی - اقتصادی، دیکتاتوری پرولتاریا [محمل زوال دولت بورژوازی به معنای زوال دمکراسی بورژوازی و نابودسازی کلیهٔ تضادها

و هر گونه تضاد طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی] سایه می افکنند. این موضعگیری آن روی سکه نظری است که سالیان سال باز زیر پرچم فدایی با التزام و اعتقاد به برنامه سرمایه داری اصرار دارد که جمهوری اسلامی بدون ولی فقیه، دیگر جمهوری اسلامی نیست! در حالیکه، تحلیل جمهوری اسلامی از رادیکالترین وجه مبارزه طبقاتی، تحلیل مناسبات سرمایه داری است. زمانیکه ما میگوییم مرگ بر جمهوری اسلامی یعنی مرگ بر سرمایه داری و مرگ بر نئولیبرالیسم و نمیخواهیم مناسبات سرمایه داری به قوت خود باقی بماند و فقط نمایندگان تغییر کنند. بلکه خواستار انقلاب، به خاک سپاری حکومت جمهوری اسلامی، دولت جمهوری اسلامی و شیوه تولید سرمایه داری با هر نماینده ای هستیم و انسداد تکرار مضحک آنیم. بدین ترتیب، گرایشات مزبور برنامه سرنگونی و براندازی و نه (انقلاب) را از منبع براندازی (ولی فقیه) استنتاج میکنند و نه تغییر ساختار سرمایه داری و دور افکندن تمام نمایندگان و دولت سرمایه داری و ممانعت از تبدیل دوباره طبقه کارگر به زائده سرمایه داری. نظریه اول، طبقه کارگر را به بهانه دمکرات بودن علیرغم اینکه مدعی مخالفت با سکت است، به حمایت از خرده بورژوازی (اینجا دراویش) ارجاع داده و با استفاده از کلمه «مردم و حتی خلق» هویت «طبقه کارگر» را استتار میکند. بنابراین، هویت طبقاتی برای طبقه کارگر ایران قائل نیست و برای خرده بورژوازی در مبارزه ارجحیت قائل میشود. در حالیکه، خرده بورژوازی حتی در شرایطی که که حزب طبقه کارگر قدرت

سیاسی را کسب کرده است، هنوز دشمن به حساب می آید و به محض کوچکترین کوتاهی و سهل انگاری، ضربه مهلک را به تمرکز نیروی پیشتاز پرولتری میزند. روشن است که مارکسیستها همه پدیدهها را از جنبه طبقاتی و منفعت پرولتاریا تجزیه و تحلیل کرده و آنی از آن روی برنتابیده، خواستار دیکتاتوری پرولتاریا [به زور] هستند. البته نه در تکرار گذشته هر قدر شکوهمند و ناتمام، بلکه در پرتو تجارب قرن اخیر و تحلیل مشخص از شرایط مشخص که بر خلاف ادله ایشان در مخالفت با حزب طبقه کارگر به دلیل اینکه استبداد سرمایه اجازه تشکیلی به پرولتاریا نمیدهد، بیشتر به آگاهی طبقه کارگر و توانمندی سازماندهی، کنشهای انقلابی و تبلیغ و ترویج پیشتازترینها، هسته های اولیه تشکیل حزب و حزب در میان طبقه کارگر و توش و توانشان در هرس آنچه لنین علفهای هرز به معنی ایدئولوژیهای خرده بورژوازی، اکونومیستی، آنارشستی و رفرمیستی و الی اخر، مربوط میشود. بنابراین، رهبر دمکراتها حتی زیر پرچم سرخ کمونیستی فدایی و شعار تنها ره رهایی، جنگ مسلحانه نیاز ندارد حمایت از خرده بورژوازی (دراویش) را به علم مارکسیسم- لنینیسم و طبقه کارگر بچسباند و طبقه کارگر را با دستاویز دمکرات مابانه، به حمایت از خرده بورژوازی فرا خوانده و به زائده خرده بورژوازی و بورژوازی مبدل سازد. تخطئه ضرورت پرولتاریای سازمان یافته، پیشتازترینها و آگاهترینها که مستقیم دست در تولید ارزش اضافی (اینجا نفت به دلیل ارجحیت و جایگاهی ویژه و مهمی که در اقتصاد ایران از دیرباز دارد و

همچنین رشد ابزار تولید دارد) آن روی سکهٔ رویکردهای خرده بورژوازی به موازات عوام گرایی و تقدس مردم و حمایت از اتمیزگی اعتراضات، معضلی که با آن دست به گریبانیم، است. باری، شکل مبارزهٔ خرده بورژوازی شهری و روستایی، سکت‌های مذهبی، رسته و تمامی گروه‌های حاشیه‌ای دستخوش فقر به سیستم، نفی انتزاعی و متوجهٔ طبقهٔ حاکم نیست. همین دذبده به وضوح در رویکردهای نمایندگان، روشنفکران خرده بورژوازی و بورژوازی، آمبولی بی رمق که از لزوم و ضرورت تمرکز قدرت پرولتری به عنوان پیش شرط و رهبر بلامنازع کارگران و زحمتکش‌شان به بهانهٔ دیکتاتور بودن جمهوری اسلامی، پرهیز دارند، در طیف‌های مخالف جمهوری اسلامی، چه راست و چه چپ بارز و آشکار است. سر بزنگاه ضرورت و سویهٔ تعیین کنندهٔ آنتاگونیسم تضاد، پرولتاریای سازمان یافته، عامل سوپزکتیو انقلابی را تحت الفاظ پوپولیستی سست و کرخت به نفع بورژوازی و خرده بورژوازی مثله میکنند و به سبک و سیاق فاتالیستی، از دل حرکات خودجوش آلترناتیو آرزو میکند. چه بسا، از دل حرکات خودجوش مالتی‌تودیان از جنس وطنی فاشیسم و نئوفاشیسم بیرون بزند! نگاهی به تاریخ گواه این ادعاست. کمدی و طنز تاریخی پوسی‌بیلیست‌ها (ممکن‌گرایان) با هم گره خورده است. آتش بیاران معرکهٔ جرمی ریفکین، در دوران افول سرمایه داری از مارکسیسم استفاده میکنند تا نیروی متخاصم و تعیین کننده را در گفتار حذف و به نظریهٔ سرنگونی خودبخودی سرمایه داری دامن میزنند. از اعتراضات اتمیزه تندس مقدس شبیه رودس

درست کردند و ضرورت و اهمیت تشکل آگاهی پرولتری در قامت کارگزار تاریخی را با هر اعتراضی غریزی به اربابه های اعتراضات مردمی می نامند را بدان می بندند تا از سپیده دم تا غروب خورشید بی سر بتازد و برایشان فتح و پیروزی به ارمغان بیاورد. در مطلب متوالی پیرامون ارتباط سازوکار فاشیسم و نئوفاشیسم و تقدس بی چون و چرای مردم بیشتر خواهیم پرداخت ساختار یافتگی پیشتازان طبقه کارگر نه به دلیل فقر طبقه کارگر، بلکه جایگاه کارگران به ویژه کارگران صنعت نفت و گاز در شیوه تولید سرمایه داری پیش شرط رهایی کل جامعه در اوج آنتاگونیسم تضاد کار و سرمایه به کل فراموش می شود و اهمیت تمرکز نیرو در مقابل تمرکز نیروی سرمایه داری جمهوری اسلامی را به روش نخ نما شده رویوزنیستی- فاتالیستی استتار می کنند. این در حالی است که بورژوازی و پرولتاریا یگانه طبقات ناب جوامع جهان سرمایه داری از جمله جامعه ایران هستند و هرگونه برنامه ای برای سازماندهی مجموع جامعه صرفاً و مطلقاً بر اساس وضعیت زندگی و موقعیت آنان تصویرپذیر است. نگرش رسته ها و اقشار دیگر اعم از خرده بورژوازی شهری یا روستایی از آن رو مبهم و سترون است که هستی متعین آنان به تمامی بر نقش و جایگاهشان در فرایند تولید سرمایه داری استوار نیست، بلکه با بازمانده های جامعه [فئودالی] پیوندی ناگسستنی دارد. بنابراین، خواستار بدیل سرمایه داری و فراروی آن نیستند، بلکه، تاریخاً می کوشند سرمایه داری را به طور کلی به عقب بازگردانند و یا از شکوفایی همه جانبه اش جلوگیری

کنند. هر آینه، دوران شکوفایی سرمایه داری دیرزمانی ست به پایان رسیده و استفاده از سنگرهای بورژوازی، تحت لوای انقلاب دمکراتیک نیز به پایان رسیده است. به هر رو، منافع رسته ها و سکت‌های مذهبی از جمله دراویش، خرده بورژوازی شهری و روستایی؛ آنچه برخی با آب و تاب [اقشار] می نامند بر عوارض تکامل سرمایه داری و جلوه های جزئی جامعه متکی است و نه بر خود این تکامل و ساختار مجموعه جامعه و بیشتر به منافع طبقه غالب گرایش دارند. صاحبان کارگاهها کوچک، کاسبکاران، پیشه واران و دهقانان و بخش وسیعی از لمپن پرولتاریا، در تاریخ ایران و همچنین کشورهای دیگر بسیار سریع به قدرتهای فاشیستی و نئوفاشیستی یاری رسانده اند. خرده بورژوای هرگز سیاست پیوسته و مستقلى ندارد، نه ضد مناسبات مالکیت است و نه سرمایه داری و میان محافظه کاری و رادیکالیسم پرولتاریای سازمان یافته در نوسانند. خرده بورژوازی در مبارزه طبقاتی به مجرد ظاهر شدن خصلت فاشیستی و نئوفاشیستی به خود میگیرد. باری، تاریخ جنبش کمونیستی ایران تا کنون از اینگونه رویکردهای عوام محور به اندازه کافی ضربه خورده است. از بهترین نمونه های آن رویکرد حزب توده و اکثریت به عنوان نمایندگان خرده بورژوایی، دنباله روی از خط خروشچفی و شبیه رویکرد آمبولیستی امروزی [کمونیستها دمکرات هستند، پس از دراویش حمایت میکنند. بخوانید کمونیستها طبقه کارگر را رها کنند و هلپله خوان و دست افشان به دنبال خرده بورژوازی باشند- نگارنده در سطور فوق و

پیش رو به سخنان و تذکرات خانم اشرف دهقانی مورخ چهارم اسفند ماه ۱۳۹۶ و ۲۲ فوریه ۲۰۱۸ و حتی پیش از آن اشاره دارد [به دنبال سرمایه داری به رهبری خمینی شتافتند. کمونیستها دمکرات نیستند، کمونیستها نسبت به هر مسئله ای موضع سفت و محکم طبقاتی میگیرند و دیکتاتوری پرولتاریا به زور میخواهند و طبقه کارگر را به بهانه دمکراسی خواهانه به دنبال دشمن خود نمی فرستند. اساساً، دمکراسی که در جهان سرمایه داری مقوله ای بورژوایی است و تلفیق دمکراتیسم با مارکسیسم- لنینیسم اشتباه دوم است. کمونیستها در ایران نیرویشان را صرف سازماندهی طبقه کارگر سوژه کارگزار گذار از جامعه بورژوازی میکنند و طبقه کارگر را به زائده خرده بورژوازی تبدیل نمیکنند. کمونیستها دادائیسیت نیستند، طرفدار بوئر، آتئیسم به نقل از مارکس درگیر لودگی آتئیستی در خانواده مقدس نیستند، طرفدار برادران ادگار، اگبرت نیستند، دمکرات نیز نیستند، زرادخانه نهضت‌های دمکرات بورژوازی نیز مدتهاست پایان گرفته است. مجدداً خاطر نشان میسازیم که کمونیستها دیکتاتوری پرولتاریا میخواهند، به زور نیز میخواهند و به همین دلیل نسبت به هر پدیده ای موضع سفت و سخت طبقاتی میگیرند.

مطلب پیش رو در دفتر دوم، برای پیشبرد مبحث و نظر به ارتباط بحران ایدئولوژیک طبقه کارگر و رویکردهای انحرافی احتراز و تخطئه ضرورت تمرکز قدرت پرولتری با رستاخیز فاشیسم و نئوفاشیسم پرداختیم، به عملیات

محاسبه ای و فکری و فقر شناخت به شرایط تاریخی کنونی مدعیان منتج از انکشاف بین کاریدی و کار فکری که مترصدند حقیقت را به هر قیمتی حتی به بهای از دست دادن حقیقت امروز از دست بدهند و واقعیت را دستخوش بحران میکنند تا حدی که در توان و گنجایش این مطلب است می پردازیم. البته، موضعگیریهای گرایشات سیاسی در محدوده اندیشه است و فقط در اندیشه بازتاب پیدا میکند و ربطی به پیوند اندیشه با عمل ندارد. خطای تئوریک از جمله تبدیل کردن طبقه کارگر به زائده خرده بورژوازی به بحران ایدئولوژیک طبقه کارگر دامن میزند و غیرمستقیم و ناآگاهانه قدرتگیری نئوفاشیسم را تسهیل می سازد. زیرا، هرگونه اندیشه ورزی که به تضعیف هویت و پراکسیس انقلابی پیشتاز طبقه کارگر به مثابه رهبر بلامنازع کارگران و زحمتکشان پردازد به نفع قرینه سازی نئوفاشیسم و سوء استفاده از اعتراض و خشم ستمدیدگان به خصوص حاشیه نشینها به مثابه ارتش پیشتاز طبقه کارگر خواهد بود.

نئوفاشیسم در فرایند شکل گیری بر حسب نیاز سرمایه داری در شرایط بحران به انهدام تمام اجماعات خارج از چارچوب دولت نئوفاشیستی، مبادرت می ورزد و از تقدیس بی چون و چرای هر حرکت مردمی و ستمدیدگان و در پس آنان دویدن به موازت تخطئه ضرورت رهبری پیشتاز پرولتری که کمابیش در موضعگیریهای اکثر گروههای سیاسی و گرایشات گوناگون چپ آشکار و عیان است، از نظریه اتونومیستی «انبوه خلق و ما بیشمارانیم

اتونومیستی» و دنباله روی از تئوری «کانون شورشی» یا اخیراً «آلترناتیو از دل مردم بیرون میزند» تا «توصیه دنباله روی کمونیستها از خرده بورژوازی، دراویش گنابادی، در ضعف تشکیلات صنفی و سیاسی طبقه کارگر، بهره می جوید. پاندمی تقدیس مردم و اعتراضات متمیزه از سوی نیروهای مدعی چپ و راست به معنای نفی نقش پیشتاز پرولتری و اهمیت و ضرورت سازمانیابی از پیش، گامی فراتر برمیدارد و همانطور که قبلاً در سطور بالا گفتیم؛ طبقه کارگر را در کلمه «مردم و حتی خلق» ذوب میکند یا طبقه کارگر را بی هویت و تعیین تکلیف تاریخی با سرمایه داری جمهوری اسلامی را به نفع سرمایه داری، به بادهای تاریخی می سپارد تا فعل و انفعالات سرمایه داری در شرایطی بحرانی از درون مبارزات خودجوش، آلترناتیو استخراج کند.

فاشیسم و نئوفاشیسم نیز با نقب زنی در اعتراضات مردمی چهره ای شورشی به خود میگیرد تا مانع رهبریت پیشتاز طبقه کارگر شود. موضعگیری های کرخت، سست و انفعالی حتی آنطور که وانمود میکنند، ارزشی برای حرکات خودجوش و [مردمی] قائل نیستند. زیرا در آن صورت، به عوض ذوب طبقه کارگر در کلمه مردم، تمام توان و نیروی خود را متوجه تقویت اجماع و کمیته های انقلابی، نطفه های حزب پرولتری، میکردند تا قدرتمندتر و گسترده تر به افشاگری سیاسی- طبقاتی پردازند و مسیر هرگونه سوء استفاده از پتانسیل ستیز خودجوش و نقب زنی را از نیروهای ناسور تا سرحد نئوفاشیسم، مسدود سازند. مسلماً کمیته انقلابی به دلیل فعالیت وزارت اطلاعات و رسوخ عناصر

وزارتی در گرایش‌های سیاسی برون مرز به رغم علنی بودن برخی پراتیسین‌های حرفه‌ای خود (سیاست علنی در پشت خفی برعکس سیاست شبح‌سازی خارج‌کشوری) هرگز تمام فعالیت‌های خود را علنی نخواهد کرد. باری، حضرات سخنگو و سخنران، رهبر گرایش‌های برون مرزی که معتقدند (آلترناتیو از درون اعتراضات مردمی بیرون میزند) حتی ذره‌ای به لزوم و ضرورت و حمایت از تشکیلات انقلابی مسلح به تئوری انقلابی از پیش برای برپایی جنبشی منظم و قدرتمند فکر نمیکنند و عمداً یا سهواً این واقعیت را استتار میکنند که آلترناتیو به خودی خودی ارزشمند نیست، مگر دارای ماهیت مترقی همانا ضد سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، منظم و دارای برنامه مشخص سوسیالیستی به روز باشد. وگرنه، سرمایه‌داری با برخورداری از تشکیلات منظم ارتجاعی در همه جا بیکار ننشسته است و سرمایه در شرایط بحرانی هر لحظه به شکل بت عیاری از اصلاح طلب، اصولگرا، فرمیست، فراندمیست و نئوفاشیسم در می‌آید. پتانسیل بالفعل و بالقوه ستیز خودجوش لخت و برهنه در صورتیکه تشکیلات منظم در داخل کشور رهبری آن را به دست نگیرد، طعمه لذیذی برای نئوفاشیسم است. بنابراین، هرگونه موضعگیری، گفتار و ترویج و تبلیغ ضد سیاست جمعی، ضد سازماندهی از پیش بهترین پیشگامان و حرفه‌ای‌ترین انقلابیون درون و مرتبط با طبقه کارگر به عنوان کارگزار گذر از جامعه طبقاتی به سوسیالیسم بر بحران ایدئولوژیک طبقه کارگر و بحران جنبش سوسیالیستی به عنوان تنها

بدیل رویارویی با فاشیسم و نئوفاشیسم می افزایند. زیرا، فاشیسم و نئوفاشیسم همواره تلاش کرده و میکند که رهبری اعتراضات ستمدیدگان را دقیقاً بر علیه کمالیابی رادیکالترین خواسته‌های طبقه کارگر از آن خود سازد، در اعتراضات خودجوش نقب میزند و از پتانسیل آن به نفع خود بهره می جوید که قدرت اقتصادی- سیاسی را با قرینه سازی برتر نسبت به مبارزه سازمان یافته پرولتری در راستای حل رادیکال بحران سرمایه داری، تصاحب کند و فرایند سوژگی پرولتاریا در اوج تناقضات و محدودیتهای جمهوری اسلامی (بخوانید سرمایه داری) متوقف سازد. بدین لحاظ، تشکیلات پرولتری پیش شرط ضروری و الزامی ممانعت از رستاخیز فاشیسم و نئوفاشیسم است. اگر بیشتر بکاویم، نکته های حائز اهمیت و بسیار ظریفی در ترم «مردم» و «کنش» نهفته است. مردم از نظر فاشیسم و نئوفاشیسم، نه به عنوان گروهی با شرایط زیستی مشترک از نقطه نظر اجتماعی یا گروهی با هستی مشترک یا حتی جمعی با خواستهها، تمایلات یا منافع مشترک سیاسی- اقتصادی، طبقاتی در نظر نمی گیرد. بلکه، گروهی با تعلقات ثابت و محکم بیولوژیک یا فرهنگی قومی- نژادی به حساب می آورد و هر نیروی خارجی که قصد به هم زدن این پایداری قومی- ژنتیکی- فرهنگی و نژادی را داشته باشد، دشمن به حساب می آید. کنش فاشیسم و نئوفاشیسم بین ارگان سرکوبی رسمی (مثلاً ارتش و سپاه)، فرقه و دسته های لمپن- غداره بند وابسته و گوش به فرمان دولت سرمایه داری و کنش بخشی از قدرت که در شرایط

قطبی شدن جامعه و بحران به شکل مخالفان حکومتی در آمده و راه حلهایی (مثل رفرم و رفراندم) را در مسیر حمایت و حفظ سیستم سرمایه داری ارائه میدهند یا در فرایند آلترناتیو سازی در حال سازماندهی یک قطبند، نوسان دارد و سعی میکنند قدرت سیاسی- اقتصادی را از طریق نقب زدن در اعتراضات توده‌های منجر از سیستم، کنترل و هدایتشان تحت نظر رهبری فاشیسم و نئوفاشیسم و نهایتاً از طریق کودتا یا مراجعه به آرای عمومی، انتخابات و رفراندم در چهارچوب سیستم، قبضه و از هژمونی پیشتاز پرولتری بر اتمیزگی اعتراضات و کسب رهبری آن ممانعت ورزد. اینجاست که تکرار کلمه «مردم و حتی خلق» که اساساً به مرحله دیگری از تاریخ ربط دارد، هر چند از روی حسن نیت و کپی برداری انفعالی از گذشته باشد، بسیار حساس و برخوردی عمیق و ظریفتر می‌طلبد. گذشته از اینکه، مردم از هویت طبقاتی مشخصی برخوردار نیستند، هویت پیشتاز طبقه کارگر را نیز مخدوش و در کلمه «مردم و خلق» ذوب می‌سازد. کلمات و عبارتها یک نسبت تاریخی دارند و لغت نامه ابدی نیستند. حتی، تعاریف برای علم فاقد ارزش است و تنها تعریف واقعی، تکامل و گسترش خود شئی است. به بیان صریحتر، گزاره‌ها و تعاریف از درون یک شرایط معین تاریخی بیرون آمده اند و دارای یک نسبت تاریخی نیز هستند. پس، تکرار عینی فرمولها و کلماتی که فوقش اهداف عام را معین می‌کنند عبثند، زیرا، در شرایط خاص اقتصادی، سیاسی مشخص هر فاز و برهه تاریخی متفاوتند. حتی بینش مارکسیستی آنچنان که

انگلس نیز عنوان کرده است، جزمیات حاضر و آماده نیستند، بلکه نقاطِ عزیمتند برای تحقیقات بعدی و اسلوبِ آن تحقیقات. لذا، مفاهیم و مقولات بر اساس روندِ تاریخی شکل می‌گیرند، در پراتیک و درک همین پراتیک، تحول و بسط می‌یابند. در این اثنا، کلمات من درآوردی و لفاظی انفعالی مانند (کارورز) به عوض (کارگر) در فاز تاریخی که سرمایه داری مالی-انحصاری با بحرانهای عمیق به موازات پاندمی کووید - نوزده و در بسیاری از نقاط جهان با عروج نئوفاشیسم روبرویم، جوامع دهکدهٔ جهانی و همچنین ایران به نقطهٔ آنتاگونیستی دو قطبی شده بسیار نزدیک شده است مبین محافظه کاری و عوام فریبی ست. گرایشاتی که قصد دارند غیبت خود در سیاست انقلابی در ایران و کوچکترین تلاش برای سازماندهی را با تکرار عبارتها و مفاهیم مختص فاز تاریخی دیگر یا فاجعه بارتز، با کلمات من در آوردی و بی معنی، مهمل و عاری از ماهیت طبقاتی مثل (کارورز به جای کارگر) مزین و به قول معروف از این نمد کلاهی برای خود بسازند. حال آنکه، تضاد طبقاتی جوامع دهکدهٔ جهانی و همچنین ایران به عنوان عضوی از آن به نقطهٔ آنتاگونیستی رسیده و به دو طبقهٔ کاملاً مجزا تقسیم شده است. در همین باره، لاپوشانی و حتی وارونه سازیهای تئوریهایی جمهوری اسلامی بر صحت این واقعیت می‌افزاید و موضعگیریهایی رادیکالتر، تاکید بر (طبقه کارگر به عوض مردم) و افشاء سفسطه و دسایسی تحت الفاظ (کارورز) بنا میگذارد. به بیان مانیفست؛ کاربرد عملی اصول مانیفست و اقدامات انقلابی

در هر مکان و هر زمان به چگونگی اوضاع و احوال تاریخی موجود بستگی دارد. همان اندازه که دو قطبی شدن جامعه از جنبه اقتصادی و نه آنچه به عنوان مثال خبرگزاری ایسنا با تلاشی مذبحانه و هراس از اتوریته موتور کوچک بر موتور بزرگ، قدرتگیری ساختاریافته‌ها و ارتقاء بحران اعتراضات غیرقانونی به بحران انقلابی و شرایط انقلابی و انقلاب، قصد وارونه سازی آن را دارد و چرایی دو قطبی شدن جامعه را به نقل از سیامک باقری چوماکی و امثالهم در مخبر برای مصالح (کشور - بخوانید قدرت سیاسی- اقتصادی بورژوازی) به رقابتهای انتخاباتی، فرهنگی، و تشتت افکار عمومی، اخلاقی، اختلاف نخبگان نظام تقلیل می دهد و بحران اعتراضات غیرقانونی دیمه و آبان ماه را مضحکانه با اتکاء و حمایت از نظریه فاشیستی ملت واحد (بخوانید وحدت صاحبان سرمایه و منافع طبقاتی شان) وقیحانه منتج از سقوط هواپیمای اوکراینی در اثر شلیک اشتباه موشک پدافندی و مرگ چهره منفور و غارتگری چون قاسم سلیمانی معرفی میکند (۲۵ دی ۱۳۹۸) در حالیکه، دو قطبی شدن جامعه بیش از هر چیز در کنه ژرفایش تضاد اصلی و تعیین کننده؛ تضاد کار و سرمایه خصوصی، نهفته است. آنچه قلم به مزدان رسانه های جمهوری بیهوده می پوشانند. به هر رو، جامعه منقسم ایران راهی جز اعتراف به دو قطبی شدن جامعه پیش رویشان باقی نمیگذارد. تعمیق و تشدید آنتاگونیسم تضاد کار و سرمایه برای سرمایه و فرمانروایی بانکها زهر هلاهل است. اما، سوسیالیستها و کمونیستها واپسین کسانی هستند که بگویند

سرمایه داری دچار تناقض و تضاد است. برعکس، خواهان تشدید تضادهایند. بنابراین، دو قطبی شدن جامعه محیط را برای اقدامات انقلابی شان آماده ترمی سازد. لذا، اکنون باید دقت کرد که وضعیت شدیداً تغییر کرده است بطوریکه آه و ناله سانی مانند برای مردم به جای ارزش آفرینی طبقه کارگر و تلاش مذبحانه جایگزینی طبقه کارگر با کارورز، تلفیق عوام فریبانه طبقه کارگر با خرده بورژوازی، کانون شورش به عوض تشکیلات انقلابی درون کشوری و الی آخر را ناکارآمد ساخته و در چارچوب حمایت از رهبریت بلامنازع پرولتاریا و زدودن زنگارها و پالایش تئوری ها مسلماً در پراکسیس انقلابی، نیازمند افشاء گری و نقد انقلابی اند. زیرا، هنگامیکه لزوم تمرکز نیروی پرولتری در آنتاگونیسم دو قطبی شدن جامعه، در صورهای گوناگون تخطئه یا نادیده گرفته شود، «فاشیسم و نئوفاشیسم»، محصول بحران عمومی سرمایه داری و واکنش طبقه حاکم برابر این بحران به عنوان متعفن ترین، مرتجع ترین و وحشیانه ترین نماینده بورژوازی انحصاری، با نقب زنی و اتکاء به پتانسیل اعتراضی ستمدیدگان برمی خیزد. رویکردهای آمبولیستی، رویوزنیستی پای فراتر میگذارد و چپ بورژوایی با ادعای [راه کارگری] که خود محصول بحران سرمایه داری و از [عارضه های] سیستم سرمایه داری است، ضرورت مرکزیت بصیرت و عاملیت پرولتری، ضروری ترین مولفه تعیین کننده یعنی هژمونی حزب پیشتاز طبقه کارگر در مقابل دولت و تمرکز طبقاتی سرمایه را با کپی برداری و به عاریت گرفتن مفاهیم

پسامارکسیستی نگرینها و مایکل هارتها، اتونومیستی، پای از ساختار شکنی دیالکتیکی و مخالفت با مارکسیسم – لنینیسم فراتر گذاشته و « کسب قدرت سیاسی حزب طبقه کارگر را عارضه جنبش سوسیالیستی» بشمار می آورد. در این رابطه، برای نمونه به مصاحبه آقای حسن حسام اشاره کرد که با سیاست یکی به نعل و یکی به میخ زدن، حزب ستیزی و هژمونی حزب، هر دو را در چارچوب خوش مزاجی حزب سالاری نامیده و عارضه جنبش سوسیالیستی میداند. راه کارگر گل بود، به سبز مالیتودیان نیز آراسته شد. حزب ستیزی و مخالفت با هژمونی حزب پرولتری منتج از پایان جهان دو قطبی و تئوری سازیهای بورژوازی یا افسردگی کمونیستهای سابق از خصوصیات رویوزنیسم است. اما چرا آقای حسن حسام اینهمه از تسخیر قدرت سیاسی پرولتاریا وحشتزده است که هژمونی حزب را به عارضه جنبش سوسیالیستی تبدیل کرده است؟ البته مخالفت با هژمونی حزب پرولتری از بیشمار دو راهی ها و ناسیاست فرصت طلبانه، انحلال طلبانه در جهانی است که رویوزنیسم را مد کرده و دوان در پی سم مهلک پاسیفیستی تغییر جهان بدون تسخیر قدرت سیاسی جان هالووی، مایکل هارت و آنتونوگری و عارضه های پست مدرنیست مثل محسن حکیمی هاست که وحشتزده از انقلاب، تسخیر قدرت سیاسی حزب پرولتری را تخطئه میکند، لنین را مرتد نامیده و تئوری خلع سلاح طبقه کارگر را با تحریف مارکسیسم – لنینیسم، ضدیت با دیکتاتوری پرولتاریا را ترویج میکنند و مسلماً، حربه بسیار خوبی

برای روزنامه های جمهوری اسلامی از جمله شرق هستند. به قول زنده یاد شاهرخ زمانی، مارکسیست لنینیست و از رهبران جانباخته جنبش پرولتری معاصر، «تحریف اپورتونیستی محسن حکیمی ها در تخطئه سازماندهی و رهبری حزبی، تسخیر قدرت سیاسی، خدمت به نظام سرمایه داری است-نقل به مضمون»

سیاست رهایی بخشی بدون حزب (منظور گروهها و احزاب کنونی نیستند) سیاست بدون سیاست و در یک کلام سیاست انفعال با نقاب کارگری ست. مخالفت با انقلاب همانا مخالفت با فعلیت تاریخ و فعلیت طبقه به مثابه سوژه و پذیرش دخالت نگرش سرمایه دارانه از ره گذر پست مدرنیسم و گسترش هژمونی بورژوازی و نفوذش در ایدئولوژی طبقه کارگر است، مبلغ خودجوشی، بی موضعی صرف و عمل پراکنده در تقابل با منظر دخالتگری و آفرینندگی پرولتاریا در قالب حزب، بیان افرینش گری و کانون حیاتی- ضروری و حمایتی از شوراها و کمیته های کارخانه ها و شرط الزامی موفقیت آنهاست. ناسیاست عناد با مظهر دخالتگری پرولتاریا یعنی حزب و تسخیر قدرت سیاسی حزب پرولتری که چگونگی سازماندهی و عبور از فراز و فرودها را به انقلاب به عنوان امر ابژکتیو می آموزاند، نه تنها مخالفت با پراکسیس انقلابی و دیکتاتوری پرولتاریاست. بلکه، مخالفت با مبارزه سیاسی طبقه کارگر یعنی فایق آمدن به «آنچه باید باشد» است. زیرا، سلطه سرمایه متمرکز مسبب اعتراض کارگران حوزه های مختلف میشود. اما، تنها زمانیکه سازمان یابند

طبقه ای برای خود را تشکیل می‌دهند و از منافع طبقاتی شان دفاع میکنند و مبارزه طبقه علیه طبقه دیگر یک مبارزه سیاسی و حزب رفیع ترین (سالارترین) نمود شکل مبارزه طبقاتی است. اساساً، مفهوم طبقه برای خود و تفاوت آن با طبقه ای در خود در گروه سیاسی سازمان یافته بر یک وضعیت مبارزاتی نه تنها برای الغاء سلطه سرمایه داری دلالت دارد. بلکه، برای تسخیر قدرت سیاسی- اقتصادی مبارزه میکند. مبارزه ای که عالیترین تجلی آن، انقلاب اجتماعی و تحقق رسالت تاریخی یعنی دیکتاتوری پرولتاریاست.

فرزندان مالتیتودیان که هژمونی حزب را برای جنبش سوسیالیستی عارضه بشمار می آورند بین نگاه استعلایی و هستی شناسیک به حزب در نوسانند. این در حالی است که در متد دیالکتیکی، حزب، یک هستی، یک "فتیش"، "ابزار محض" برای پیشبرد امر مبارزه نیست که بر اساس عقل [فرد راه کارگری] تأیید یا نفی گردد، گاه مفید و کارا یا مضر و عامل انحطاط، «سالار»، عارضه بشمار آید. رویکرد دیالکتیکی ضرورت حزب در در فرایند تاریخی بسته به شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر و اتمیزگی مبارزات در حالیکه قدرت از دست سرمایه داری در ایران سر میخورد را توضیح میدهد. حزب و هژمونی حزب از چشم انداز رادیکالترین وجه مبارزه طبقاتی و همه گیری بحران و تناقضات سرمایه داری ضرورت می یابد. زیرا این حزب پرولتری است که ایدئولوژی را می شکافد و سیاست انقلابی و رادیکال را همه گیر میکند. اساساً، «حزب سالاری و حزب ستیزی دو عارضه جنبش

سوسیالیستی» برخورداری عامیانه و غیردیالکتیکی ست. برخوردار دیالکتیکی مسائل را در پیچیدگی تعیین تاریخی و در عین حال سیالیت آن می کاود.

"حزب" هستی "فرا تاریخی"، "فرا طبقاتی" و "مقدس" ندارد، "آیین" و "کلیشه" نیست، هدف نهایی و غایی نیست، پیش شرط تبدیل «در خود» به «برای خود» و کمالیابی عنصر انقلابی کارگری و ستاد جنگی پرولتاریاست. حزب، ضرورت مرحله ای از مبارزه و جنبش است و قانونمندی و ضرورت خود را از رادیکالیسم مبارزه طبقاتی کسب می نماید و نه سیاست یکی به نعل و یکی به میخ زدن رهروان مالیتودیان با نقاب راه کارگر! حزب پرولتری (نه احزاب موجود) مرحله ای از رشد کمی جنبش است که تغییر کیفی تبدیل شدنش به حزب، ضرورت می یابد و خود را نمودار می سازد. حزب و تشکیلاتی پرولتری بر تاریخ و کمونیست بودن خود آگاهی یافته و طبقه کارگر تا زمانیکه حزب پرولتری (نه سازمان و گروههای کنونی) قدرت سیاسی نگیرد و دولت، یعنی پرولتاریائی که به صورت طبقه حاکمه متشکل شده را تشکیل ندهد، قادر نیست منافع خود را عمومی و جامعه را از شر بورژوازی، تفاله های آن و اندیشه های تفرقه آمیز و رویکردهای اینچنینی به منزله [عارضه] و سرانجام با نفی خود به عنوان یک طبقه و هرگونه حزبی رها سازد. ضرورت حزب از پذیرش رادیکال ضرورت مبارزه استنتاج میشود. طرفداران کارگرگرای، این نکته مهم اینجاست که آگاهی طبقاتی الزامی و تعیین کننده هرگز کل طبقه کارگر را در بر نمی گیرد. حزب از

شی‌وارگی و ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی از پیش سر باز میزند و کلیت سیستم جمهوری اسلامی چاک خورده را دریده و آگاهی پرولتری، پرولتیزه و نه لیبرالیزه رویوزنیستی فوران میکند. قوانین طبیعی رشد سرمایه دارانه دقیقاً مانند وضعیت کنونی در ایران تنها میتواند جامعه را به سوی بحران اعتراضات غیرقانونی هدایت کند. اما، اعتراضات غیرقانونی یا بحران غیرقانونی قادر نیست راه برون رفت را نشان دهد. این حزب پرولتری، همانا عامل سوبزکتیو انقلابی ست که در پیوند با همین مبارزات قادر است قاطعانه مسئله را حل و فصل کند و البته مثل ابزار پیشینی خود را نمود نمی بخشد. ضرورت حزب و هژمونی حزب پرولتری از تجزیه و تحلیل مرحله تطور جامعه برمیخیزد و دارای یک هسته تاریخی - منطقی است. حزب به مثابه تشکیلات طبقه کارگر نقطه فرازین آگاهی طبقه کارگر است، متشکل، سازمان پیدا کرده و از پراکندگی فراتر رفته است و آنگاه که اعتراضات خودجوش کارگری به چپ و راست میزنند، بصیرت سرد و رزمنده پرولتاریاست و در حین رزم خلاق انقلابی ست.

حزب و تسخیر قدرت سیاسی حزب پرولتری نه تنها مقابله با ارگان سیادت بورژوازی ست. بلکه، مقابله با چپ بورژوازی، اپورتونیستی منادی نظرات اتونومیستی و کارگرگرای محصول بحران لیبرالیسم و منتج از موضع انفعالی بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می باشد که در گرایشات مدعی راه کارگر به شکل یک آمبولیسم سترون در آمده، به همراه انواع رویکردهای

تقدیرگرایانه، رفرمیستی- پسا مارکسیستی، فاتالیستی، رویوزنیستی از برای رویارویی با بحران تمیزی اعتراضات کارگری، تبدیل طبقه در خود به طبقه برای خود کماکان حول محور تصمیم کنفرانس لندن انترناسیونال اول ۱۸۷۱ مبنی بر «طبقه کارگر تنها با یک حزب سیاسی پرولتری میتواند به مثابه یک طبقه انقلابی عمل نماید. ابتدا باید قدرت سیاسی را برای خود تسخیر کند تا بتواند منافعش را به نوبه خود به صورت منافع عمومی تحقق بخشد.»

شوربختانه، به نقل از لنین با تغییر کلمه روسیه به ایران، «با اینکه انقلابهای ناتمام زیادی را پشت سر گذاشته ایم. هنوز ابلوموفها باقی مانده اند» همانطور که رفیق لنین، تئوریسین و رهبر انقلاب اکتبر در دولت و انقلاب توضیح میدهد «وقتی چپ بورژوایی و خرده بورژوایی بخواهند اپورتونیزم و انحلال طلبی را به نام مارکسیزم-لنینیسم جا بزنند بهترین راه این است که اکلکتیسم را به عنوان دیالکتیک وانمود شود، زیرا بدین طریق رضایت خاطر کاذبی فراهم می شود و گوئی همه اطراف و جوانب پروسه همه تمایلات تکامل، همه تأثیرات متضاد و غیره ملحوظ گشته است و حال آن که این شیوه هیچ گونه نظریه انقلابی و جامعی برای پروسه تکامل اجتماعی به دست نمی دهد.» به ویژه امروز که تضادها زیر پای جمهوری اسلامی و دهکده جهانی دهان باز کرده است و روحیه کار جمعی تخریب و اگرچه مبارزه صنفی - طبقاتی کارگران به ویژه در حوزه نفت و گاز در اوج می درخشد، در برخی مواقع بخش دیگری از نیروی مولد مثل مشاجرات کارگران بومی با کارگران

پیمانکار، موقت با دائم صنعت نفت و به حوزه رنگ کلاه کارگران محدود، بنابراین از تمیزی و عدم آگاهی طبقاتی الزامی در رنج است. اینجاست که حزب یا نطفه های حزب پرولتری به عنوان میانجی ضروری غلبه بر ایدئولوژی بورژوایی و شی وارگی به مثابه سوژه انقلاب بر در می کوبد. در این باره نظر پراتیسین و از کادرهای دختر کمیته انقلابی مارکسیست ارتدکس که با مدرک دانشگاهی مهندسی (--) در راستای پیشبرد اهداف مرامنامه کمیته ماه ها مشغول به کار در کارخانه تولیدی (---) در ایران به عنوان کارگر سفید امضاء است جويا شدم. رفیق سارا که در اعتراضات هفت تپه حضور بالفعل و از سازمان دهندگان بخشی از اعتراضات و گریم شده از سخنران کارگران بوده است. بخشهایی از سخنرانی توسط مسئولان کمیته انقلابی انتشار بیرونی پیدا کرده، معتقد است: چپ بورژوایی نمیتواند مناسبات امپریالیستی و نظم سرمایه، در جهان را تشخیص دهد. بنابراین، در میدان مبارزه کارگران ایران با دولت بورژوایی از تشخیص عناصر حاضر در میدان و توزان قوای میان آنان عاجز است و فریبکارانه مبارزه را هم ارز مبارزات مدنی - بورژوایی تلقی کرده و می کوشد با عبارت پردازیهای توخالی بر فقدان تشکل یابی خود متناسب با مبارزه علیه سرمایه داری جمهوری اسلامی سرپوش بگذارد. موضع این چپ منحرف که بیشتر در خارج کشور سکنی دارد علیرغم دشنامهای سطحی به گرایشات بورژوایی، آنان را در کنار همان گرایشات قرار میدهد.

در رابطه با سوالتان اولاً، تنها سویه های جمعی پرولتری جنبشند و در تعریف تئوریک و دقیق جنبش می گنجد و نه هر اعتراض خودجوشی و هر چیزی که جاننداری که می جنبد. تعریفی عوام متفاوت است، جنبش عده ای هستند با برنامه و هدف مشخص که برای هدفشان بر حسب تاکتیک و استراتژی خود مبارزه میکنند، سویه های جمعی پرولتری در قالب وحدت روش دیالکتیکی با اعتراضات کارگری به عمل انقلابی بدل میگردند آنهم زمانیکه سویه ها به نحوی آگاهانه به منزله یک عمل انقلابی به فعلیت در آیند، آنگاه و فقط آنگاه اعتراضاتی که شما از اصطلاح اتمیزه برای پراکندگی آنان استفاده میکنید به نحوی آگاهانه به منزله یک عمل انقلابی تبدیل خواهند شد و جنبش نمود پیدا کرده است. در این صورت، دیگر اعتراضات در برابر واقعیت انقلاب و نمی ماند. از سوی دیگر، سمت و سوها تا جاییکه تمایز بین نظریه و کنش را رفع کند میتواند به رهبری فکری- عملی جامعه تبدیل شود و نمیتواند امتیاز مختص و محصول یک گونه تفکر شناور بر فراز طبقاتی باشد. به نظر ما رهایی جامعه فقط به میانجی آگاهی طبقاتی پرولترهاست که میتواند به -شناخت و فهم این مسیر نوع انسانی و بدین سان رهبری فکری - عملی دست یابد و بحران روز مبارزه طبقه کارگر را در وحدت و آشتی با مبارزه روزمره کارگران و نفی آن، در وحدت والاتری حل و فصل کند. این حرف صحیح است که کارگران در مبارزه هر دم نیرومندتر میشوند. ولی، به اندازه کافی نیرومند نیستند و نخواهند شد تا خواست و منافع خود را بر جامعه

تحمیل کند. بیان تشکیلاتی و بیرونی این تضاد درونی یعنی وضعیت دوباره چیزی مگر پرولتاریای وحدت یافته نیست. در حقیقت، بحران مبارزه کارگران نیازمند نیروی سازمانی مرتبط با آن است که مبارزه طبقه کارگر را در مقیاس عظیم تر تقویت و از عناصر ارتجاعی تصفیه و از مقام پست ترین طبقه به مقام طبقه حاکم، سازماندهی دهد. زیرا در ایران دیگر نه اقتصاد سیاسی و نه جامعه شناسی بورژوایی حتی به لحاظ فکری قادر نیست از چارچوب پیش شرط های تولید در جامعه بورژوایی امروزمان مانند مالکیت خصوصی سرمایه دارانه، جمهوری و پارلمان و غیره فراتر روند. بنابراین، باید از منظر طبقاتی توهمات مبنی بر مخالفت با ضرورت و لزوم پرولتاریای سازمان یافته و راه حل گسست از وضعیت دو گانه و بحران مبارزه طبقه کارگر را در عمل افشا کنیم و از خرابکاری بورژوازی و چپ بورژوایی پرده برداریم. این نکته را هم اشاره کنم که ما از جمع های دیگر با برنامه مطلع نیستیم و نمیخواهیم هم مطلع شویم. اما، کمیته انقلابی ما هسته های اولیه حزب پرولتری به حساب می آیند که روند ظهور حزب بلشویسم نیز همینگونه بود و لنین برای هسته های اولیه حزب پرولتری ارزش زیادی قائل بود. اکنون، پرسش برابرم در کشورمان این است: دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری بورژوازی؟ ما و میگوییم دیکتاتوری پرولتاریا و طریق آن چیزی نیست جز حزب پرولتری و تسخیر قدرت سیاسی پرولتاریا. به هر صورت، شی شدگی و زمینه مادی موجب آن یعنی تضاد کار و سرمایه خصوصی از طریق سیاستهای دوگانه

اپورتونیستی مخالفت با حزب و تسخیر قدرت سیاسی پرولتری یا حتی نقد مخصوصاً نقدی روشنگرانه که با عمل انقلابی همراه نیست منحل نمی شود، نیازمند پراکسیس انقلابی است و حزب تن یابی همین اندیشه پرولتری برای پراکسیس است. حضور حزب در همه گیری بحران سرمایه داری، ضرورت ممکن انقلاب است و اساساً فهم و درک ضرورت حزب و تسخیر قدرت سیاسی و لزوم هژمونی حزب پرولتری از پذیرش ضرورت‌های رادیکال مبارزه طبقاتی در ایران نتیجه میشود. گرایش‌ها و کسانی که این ضرورت را نمی شناسند قادر به فهم رادیکالیسم مبارزه طبقاتی در ایران و آشتی ناپذیری کار و سرمایه خصوصی نیستند. آنگاه که رادیکالیسم پرولتری به وسیله حزب همه گیر میشود، حزب خود طبقه انقلابی است که چشم در چشم دولت بورژوایی جمهوری اسلامی و خرده بورژوازی و اپورتونیستی، قدرت را قبضه میکند. ذهن های گرفتار و غایب در سیاست پرولتری مجبور به رتق و فتق ذذبده خود در نظرات پست مدرنیستی و پوپولیستی و پسامارکسیستی هستند که حزب و تسخیر قدرت سیاسی را « عارضه » جنبش سوسیالیستی معرفی میکنند.

به نظر من این رویوژیسم و انحلال طلبی عارضه جنبش سوسیالیستی است که تسخیر قدرت سیاسی حزب را « عارضه » معرفی میکند. این نظریه بحران مبارزه طبقاتی است. همانطور که توضیح دادم، ضرورت حزب و کسب قدرت سیاسی - اقتصادی حزب از پذیرش رادیکال ضرورت مبارزه بویژه در

شرایط بحران سرمایه داری برمیخیزد و همانطور که شما توضیح دادید آگاهی الزامی و طبقاتی در تمام طبقه کارگر به یکسان رشد نمیکند و در طول زمان به صورت خطی حرکتی فرازیابنده ندارد، بلکه فراز و فرود میگیرد. با حزب است که مبارزه طبقه کارگر ماهیت سیاسی به خود میگیرد. البته، من به همراه پرولتاریای ایران نیاز نداریم برای برخورد با بحران ایدئولوژیک طبقه کارگر و حل بحران جنبش سوسیالیستی به اوراق فروشی منادیان پست مدرنیسم یا پسا مارکسیسم و پسا ساختارگرا و چپهای سبز و الی آخر مراجعه کنیم که از عقاید میشل فوکو، ژاک دریدا ژیل دلوز به نفی ضرورت حزب و هژمونی تسخیر قدرت سیاسی رسیدند. زیرا، دیکتاتوری پرولتاریا، فتح حزب پرولتری و غلبه بر بحران ایدئولوژیک طبقه کارگر برای من که در این کارخانه کارگر علنی هستم، ولی مخفیانه برای اهداف استراتژیک طبقه کارگر و کمیته انقلابی خودمان کار میکنم، مسئله ای جدی است که ابزار آن نیز حزب پرولتری می باشد. آنانی که به شق ثالث اعتقاد دارند ناگزیر باید در انتاگونیسیم تضاد طرف هژمونی بورژوازی را بگیرند. بلاخره، جنبش سوسیالیستی باید مشکل خود را با این عارضه ها حل کند. پیش از گفتگو از رفیق شاهرخ زمانی نام بردید که مارکسیست لنینیست دوران ما و نظراتش از پراکسیس انقلابی در ایران برمی خاست. به نظر ما نیز بهتر است به نظرات رهبرانی مراجعه کنیم که فعالیت درون طبقاتی داشتند، نه پوپولیست پست مدرنیستهای آن سوی مرز. ما نیز اعتقاد داریم که طبقه کارگر ایران بدون حزب سیاسی پرولتری حتی

با تکرار صدها باره انقلاب نمونه ۵۷ نخواهد توانست از زیر نفوذ جریانات بورژوازی و خرده بورژوازی درآید. طبقه کارگر بر اساس مانیفست کمونیست نیز با تسخیر قدرت سیاسی حزب پرولتری و از طریق انقلاب قادر به اعمال قدرت خود است. تنها در سایه حزب سیاسی؛ گردان پیشاهنگ طبقه کارگر عالی ترین مظهر آگاهی مجهز به تئوری انقلابی و همچنین گردان متشکل آن که با خواسته‌های جاری کارگران ارتباط دارد می توان انقلاب را به سر منزل پیروزی یعنی حاکمیت مستقیم و بالواسطه کارگران بر سرنوشت اقتصادی اجتماعی و سیاسی خود رساند. اگرصد بار هم انقلابی به عظمت انقلاب ۵۷ صورت بگیرد و اگر به جای ۱۶۰ شورایی کنترل کارگری به تنهایی که (خط شکست خورده کرنسکی) و در سال ۵۷ در مراکز تولیدی بزرگ ساخته شدند تا شورا کنترل کارگر هم ایجاد شود، باز هم طبقه کارگر به زائیده ۱۰۰۰ حزب بازاریان مانند موتلفه و یا احزاب دیگر بورژوازی تبدیل می شود و خواهد شد. چون کارگران و تشکلهای کارگری و شوراهای کارگری مکمل خود یعنی حزب پیشرو پرولتری را ندارند و این حقیقتی متعین است و حقیقت نیز از نظر مارکسیستی کانکریت و عینی ست. من در حال کار با کارگران در این کارخانه با امضا قرارداد سفید امضاء فاصله بین ذهن و عین را تا حدی از بین برده ام. بنابراین، نمیتوانم از کارخانه ای که کار میکنم به دنبال تزه‌های کارگرگرای به دهه هفتاد بپریم و پایان مبارزه طبقاتی، مبارزه طبقه کارگر مبارزه پرولتاریا رهبری، حزب پرولتری انقلابی، و دولت و امپریالیسم را اعلام کنم یا با

دنباله روی از آن و از روی استیصال و سیاستی سکبسرانه تسخیر قدرت سیاسی را «عارضه» جنبش سوسیالیستی اعلام کنیم، متعلق به اراده ای جمعی هستیم و حزب پرولتری و تسخیر قدرت سیاسی حزب پرولتری در مسیر هژمونی پرولتری سازای تمدن کمونیستی ضروری میدانیم. انقلابیت طبقه کارگر در برخورداری از حزب سیاسی متشکل از پیشگامان و پیشروترین پرولترها و تسخیر قدرت سیاسی است و تنها از طریق هژمونی حزب پرولتری دقیقاً برعکس هژمونی بورژوازی که (نمیتواند با تشکل یابی به نفی خویش اقدام کند) قادر است به عنوان طبقه ای در درون جامعه سرمایه داری با زنجیرهای بنیادی بندگی و رادیکال با هژمونی حزب سیاسی پرولتری به متضاد خود یعنی بورژوازی و جامعه مدنی تا حد نفی خود به عنوان یک طبقه و فرودستی ساختاری خود به فرودستی تمام زحمتکشان و برقراری جامعه بی طبقه اعتلا یابد. همین مساله هر گرایش مخالف با حزب پرولتری و هژمونی حزب پرولتری را به عارضه بورژوازی مبدل میسازد. زیرا همانطور که در ابتدای گفتگو خدمتتان عرض کردم؛ طبقه کارگر تنها با حزبیت پرولتری و کسب قدرت سیاسی حزب پرولتری به کشف خود نائل میشود و خود را تولید و بازتولید و از طبقه ای برای خود به طبقه برای خود تبدیل میکند. حزب پرولتری تفسیری کارورزانه از بحران سرمایه داری برای طبقه کارگر ارائه میدهد و وضع موجود را بر روی وزش بادهای تاریخی مانند فاشیسم و نئوفاشیسم می بندد و باعث تغییر رادیکال میگردد. چشم انداز

تحقق جامعه بی طبقه و نفی هر گونه حزبی در حزب پرولتری و تسخیر قدرت سیاسی حزب ممکن است و با پوپولیست پست مدرنیسم و نظریه قدرگرای- تجدید نظر طلب و موضعگیریها مبنی بر ظهور الترناتیو تدریجی از مبارزه گسترده طبقه کارگر پندار بافی و با نیاز ضروری زندگی کارگران در ایران همخوانی ندارد. حزب پیشتاز طبقه به عنوان تجسم سازمانی آینده سوسیالیسم تاریخاً دیلماها و تجلیات اپورتونیستی و فاتالیستی را نیز نقش برآب کرده و خواهد کرد. آیندگان خواهند دید

توضیحات نویسنده

گفتگو با رفیق سارا از شنیداری به نوشتاری تبدیل شده است و برخی جملات نقل به مضمون است

در هنگام نوشتن این مطلب برخی اثار مارکسیستی را پیش چشم داشتم

